

## آیه ۸۱ سوره زخرف: از استثنا تا اولویت

محمود زراعت پیشه\*

### چکیده

در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین می‌خوانیم که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ: اگر خدا فرزند داشت، من نخستین عابدم». بیش‌تر مفسران بر این باورند که این آیه حاوی استدلالی است که می‌توان آن را در قالب یک قیاس استثنایی بیان کرد. اما، با وجود پیشنهادهای مختلف برای صورت‌بندی این استدلال در قالب این قیاس، تقریباً هیچ‌یک از صوری‌سازی‌های مزبور تصویر کاملی از مفاد آیه را به‌دست نمی‌دهند و صدق و اعتبار آن را تأمین نمی‌کنند. دشواری این آیه و کثرت و تنوع تفاسیر ذیل آن، بی‌شک، در ارتباطی مستقیم و محوری با واژه «اول» در آیه مزبور قرار دارد. در این تحقیق، پس از نقد و بررسی هریک از تفاسیر مزبور، قالب قیاس اولویت یا طریق اولایی پیشنهاد می‌شود و ادعا خواهد شد که این شکل از استدلال، از نظر بهره‌مندی از یک حدّ اضافه، می‌تواند به‌خوبی مفاد آیه را به‌نمایش بگذارد.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن، زخرف، قیاس استثنایی، قیاس اولویت / طریق اولی.

### ۱. مقدمه

در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین می‌خوانیم که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (زخرف: ۸۱)». در ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از این آیه ممکن است قضیه شرطیه زیر به‌دست آید که «اگر خداوند فرزند داشته باشد، من نخستین عابدم». هم‌چنین کاملاً ممکن است که قضیه شرطیه مزبور بخشی از یک استدلال در نظر گرفته شود. صورت این استدلال چیست و چه می‌تواند باشد؟ در پاسخ به این پرسش، مباحث تفسیری درخور ملاحظه‌ای را

\* استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات، دانشگاه بیرجند، m.zeraatpish@birjand.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۲

شاهدیم که همگی ما را به اذعان و اعتراف به این سخن وامی دارد که «این آیه شریفه از مشکلات آیات است و اقوال مفسرین بسیار است» (طیب، ۱۳۷۸: ج ۱۲، ۶۰).  
 به گمان نگارنده دشواری این آیه و کثرت و تنوع تفاسیر ذیل آن در ارتباطی مستقیم و محوری با واژه «اول» در آیه مزبور قرار دارد. چنین به نظر می‌رسد که نخستین استدلال‌هایی که از این آیه به ذهن می‌رسد که عمدتاً نیز از نظر عادت ذهنی مخاطبان آیه در چهارچوب منطق کلاسیک ارسطویی و در قالب قیاس استثنایی است توانسته است واژه «اول» را به خوبی و با حفظ صدق و اعتبار در خود بگنجانند و همین امر موجبات تفاسیر دیگر با تکیه بر بخش‌های دیگر آیه را فراهم ساخته است.

در این نوشتار، پس از بررسی قالب‌های مختلف استدلال استثنایی ذیل آیه، سرانجام به قالب جدیدی از استدلال با عنوان اولویت یا طریق اولایی اشاره می‌کنیم و نشان خواهیم داد که این گونه جدید و تا حدی ناآشنا برای مخاطب آیه می‌تواند، به خوبی و با حفظ صدق و اعتبار<sup>۱</sup>، واژه «اول» را نیز در صورت بندی خویش قرار دهد، اگرچه باز هم تعدد تفاسیر گوناگون از آیه مزبور را نفی نمی‌کند. مسلماً بررسی این‌که در میان دو استدلال طریق اولایی پیشنهادی برای آیه مزبور کدام یک واقعاً با مراد آیه سازگار است نیازمند کار نحوی و تفسیری درخور خویش است.

## ۲. آیه ۸۱ سوره زخرف در ترازوی منطق

### ۱.۲ استثنایی رفع تالی

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، در یک ترجمه ابتدایی و تحت‌اللفظی از آیه ۸۱ سوره زخرف گزاره‌ای شرطیه با این مضمون به دست می‌آید که «اگر خداوند فرزند داشت، من نخستین عابدم». شرطیه مزبور را می‌توان مقدمه‌ای برای یک استدلال استثنایی تلقی کرد. می‌دانیم که یک استدلال استثنایی فقط با وضع مقدم یا رفع تالی معتبر است.<sup>۲</sup> بنابراین، به طور خلاصه، می‌توان چنین گفت که در این آیه، به فرض وجود یک استدلال استثنایی، قرار است یا از وضع بخش نخست شرطیه مزبور (یعنی، فرزندداشتن خدا) به عنوان مقدمه استفاده شود تا بخش دوم (یعنی: نخستین عابد بودن پیامبر)، به عنوان نتیجه، به اثبات برسد و یا از نفی بخش دوم به نفی بخش اول برسیم. اما نه فقط به باور تمامی مسلمانان خداوند فرزند ندارد، بلکه شواهد و قرائن فراوانی بر این موضوع در قرآن و احادیث نیز در این باره یافت می‌شود. بنابراین، طبیعی است که نمی‌توان صحت حالت اول را که استدلال استثنایی

وضع مقدم نام دارد پذیرفت. اکنون فقط یک انتخاب پیش روی ماست و آن استدلال استثنایی رفع تالی است:

(م) اگر خدا فرزند داشته باشد، من اولین عابدم.

(م) من اولین عابد نیستم.

(ن) پس، خدا فرزند ندارد.

اکنون حتی می‌توان با تفسیر «عابد» به «عبادت‌کننده آن فرزند»، همان‌گونه که در تفسیر نمونه دیده می‌شود (← مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۱، ۱۲۷)، به استدلال مزبور وضوح بیش‌تری نیز بخشید: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من نخستین عبادت‌کننده آن فرزند می‌بودم؛ من نخستین عبادت‌کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». این نیز ممکن است که، همان‌گونه که در تفسیر قمی آمده است، «عابد» را «معترف» یا «قائل» بدانیم و از این طریق استدلال زیر را داشته باشیم که: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من نخستین معترف/قائل به فرزندداشتن او می‌بودم؛ من نخستین معترف/قائل به فرزندداشتن او نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». با وجود اختلاف این دو استدلال، صورت استدلال هم‌چنان همان استثنایی رفع تالی است.

استدلال استثنایی رفع تالی فوق، در واقع، پاسخی برای این پرسش فراهم کرده است که «از کجا معلوم که خدا فرزند ندارد؟». باید توجه داشت که این پرسش پرسش از دلیل است و نه علت. فقط در پرسش از دلیل است که می‌توان توجیهی بر مبنای شیوه عملکرد پیامبر آورد. پرسش از علت بی‌فرزندگی خدا مسلماً باید به گونه دیگری پاسخ گفته شود. پاسخ پرسش مزبور می‌تواند مثلاً چنین باشد که خدا بی‌نیاز از فرزند است. این‌که پیامبر فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، حتی با فرض اعتماد به پیامبر، یا این‌که در مورد آن فرزند ما را آگاه نکرده است یا حتی این‌که اطلاع بدهد که خدا فرزند ندارد، هیچ‌یک پاسخی به این پرسش نمی‌تواند باشد که «چرا خدا فرزند ندارد؟».

اکنون بیابید در این آیه اندکی مذاقه کنیم. آیه از زبان پیامبر می‌گوید: «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدًّا فَآنَا أَوْلُّ الْعَابِدِينَ». واژه «اول» در این آیه را باید دقیقاً به چه معنایی دانست؟ به نظر می‌رسد که این واژه را یا باید با نگرشی کمی به معنای تقدم زمانی گرفت یا با نگرشی کیفی به معنای تقدم رتبی. آیه مزبور، با تفسیر واژه «أَوْلُّ» به تقدم رتبی، بدین معنا خواهد بود که «اگر خدا فرزند می‌داشت، من برترین عبادت‌کننده می‌بودم». اگر «برترین عبادت‌کننده» را «برترین عبادت‌کننده خدا» بدانیم، دیگر نمی‌توان بر مبنای چنین شرطیه‌ای استدلال

استثنایی رفع تالی را پیش کشید، زیرا مسلمانان به اتفاق بر این باورند که «پیامبر برترین عبادت‌کننده خدا است».

و اما اگر «برترین عبادت‌کننده» را «برترین عبادت‌کننده آن فرزند» بدانیم و بر اساس آن استدلال استثنایی رفع تالی بالا را شکل دهیم، دچار مغالطه خواهیم شد. برای درک بهتر این مطلب، استدلال مزبور را می‌نویسیم: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من برترین عبادت‌کننده آن فرزند می‌بودم؛ من برترین عبادت‌کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». به احتمال قوی، همه مسلمانان این مطلب را تأیید خواهند کرد که اگر پای عبادت در میان باشد، پیامبر برترین عبادت‌کنندگان خواهد بود، خواه عبادت خدا یا فرزند او. حال اگر کسی بپرسد که مقدمه دوم این استدلال با چه توجیهی صحیح تلقی شده است، به بیان دیگر، چرا در مقدمه دوم به صراحت بیان می‌کنیم که «پیامبر برترین عبادت‌کننده آن فرزند نیست؟»، پاسخی که در این زمینه بلافاصله به ذهن می‌آید این است که چون اساساً فرزندی در کار نیست (وگرنه هیچ‌کس در عبادت آن فرزند برتر از پیامبر عمل نمی‌کرد). درست همین جاست که مغالطه اتفاق می‌افتد، زیرا ما در اثبات این که «خدا فرزند ندارد» سعی داریم از گزاره «پیامبر برترین عبادت‌کننده آن فرزند است» بهره بگیریم، در حالی که این گزاره صدق خود را مرهون گزاره قبل، یعنی «خدا فرزند ندارد»، است.

## ۲.۲ تعلیق به محال

اگر با دیدی کمی و با به‌میان‌کشیدن تقدم زمانی «اول» در آیه ۸۱ سوره زخرف را ترجمه کنیم، در این صورت به این شرطیه دست خواهیم یافت که «اگر خدا فرزند داشته باشد، من (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده آن فرزند می‌بودم». بر مبنای این شرطیه علی‌القاعده به استدلال استثنایی رفع تالی زیر دست خواهیم یافت: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده آن فرزند می‌بودم؛ من (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». در این استدلال که بر مبنای نگرشی کمی از واژه «اول» در آیه مزبور شکل گرفته است، نیز اشکالی به چشم می‌خورد که می‌تواند استدلال بودن این دو مقدمه و نتیجه را به چالش بکشد. این اشکال را در قالب یک پرسش به این صورت می‌توان مجسم کرد که «آیا گزاره‌ای که از اصل محال است می‌تواند در تالی گزاره‌ای شرطیه که صغرای یک استدلال استثنایی است قرار گیرد و استدلال استثنایی مزبور هم‌چنان یک استدلال تلقی شود؟».

تصور کنید که من بگویم: «اگر استاد به کلاس آمده بود، من در کلاس بودم؛ من در کلاس نیستم؛ پس استاد نیامده است». این سخن فقط زمانی درست است که من، با وجود این که می‌توانم در کلاس حضور یابم، در کلاس نباشم. حال تصور کنید که کلاس مورد ادعا کلاسی دخترانه در حوزه علمی خواهان باشد و من طلبه‌ای در حوزه علمی برادران باشم. با چنین فرضی دیگر این استدلال کارایی نخواهد داشت که «چون من در کلاس نیستم، پس استاد به کلاس نیامده است»، زیرا «من اساساً نمی‌توانم در آن کلاس باشم». به عبارت دیگر، وقتی بودن من در آن کلاس از اساس محال و ناممکن است، شرطیه «اگر استاد به کلاس آمده بود، پس من در کلاس بودم» و استدلال مبتنی بر آن بی‌معنا خواهد شد. به همین منوال، چون اول زمانی بودن پیامبر به عنوان یک عابد، بعد از این که پس از عابدان دیگر به دنیا آمده است، از اساس امری محال و ناممکن است، پس شرطیه «اگر خدا فرزندی داشت، من اولین عابد بودم» و استدلال مبتنی بر آن نیز بی‌معنا خواهد شد.

بی‌معناشدن یک گزاره شرطیه به دلیل وجود گزاره‌ای که از اصل محال است و در نتیجه بی‌معناشدن استدلال مبتنی بر آن هرگز به این معنا نیست که ما چنین شرطیه‌هایی را به کار نمی‌بریم. چنین شرطیه‌هایی به کار می‌روند، اما باید توجه داشت که هرگز نمی‌توان استدلالی استثنایی را بر آن‌ها استوار کرد. اکنون تصور کنید که شخصی آمده است و ادعا می‌کند که زمانی در جوانی از اسب هم تندتر می‌دویده است و شما در پاسخ می‌گویید: «اگر سرعت دیدن او در جوانی به اندازه سرعت اسب بوده است، من نیز هرکول هستم!». حال فرض کنید که آن شخص نخست درست بگوید. آیا صحت سخن وی با تکیه بر یک استدلال استثنایی وضع مقدم این نتیجه را به بار خواهد آورد که «شما هرکول هستید»؟ پاسخ بی‌شک منفی است. این که هم‌سرعت بودن آن فرد با اسب در دیدن رد شود یا اثبات شود هرگز ارتباطی با هرکول بودن یا نبودن شما ندارد و به اثبات یا رد آن نمی‌انجامد. این بی‌ربطی از محال بودن تالی نشئت می‌گیرد. چون تالی ادعایی را در خود گنجانده است که هیچ‌گاه و با تکیه بر هیچ اتفاقی جامه تحقق به خود نمی‌پوشد، لذا نسبت به رد یا اثبات هر گزاره‌ای که به عنوان مقدم در چنین شرطیه‌ای قرار داده شود بی‌تفاوت خواهد بود.

در چنین استدلالی از رفع تالی نیز نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. این که شما هرکول نیستید، چون اساساً نمی‌توانید باشید، نتیجه‌ای را در قالب یک استدلال استثنایی رفع تالی به بار نخواهد آورد و در این زمینه فرقی نیز ندارد که گزاره‌ای که به عنوان مقدم در شرطیه به کار رفته در چنین استدلالی چه گزاره‌ای باشد. البته باید توجه کرد که آوردن یک امر

محال به عنوان تالی یک گزاره شرطیه و در نتیجه در ساختمان یک استدلال استثنایی رفع تالی، اگرچه استدلال بودن کل فرایند را به چالش می‌کشد، اما بی‌معنا نیست. در همان مثال دونده و هرکول، در واقع، شما چیزی را که نیستید و محال نیز هست که باشید به این منظور در تالی شرطیه مزبور به‌کار برده‌اید تا به مخاطب بفهمانید که او ادعایی گزارف دارد.

حال آیا در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین شرطیه‌ای و چنان استدلالی نهفته است؟ با گزارشی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌دهد مشخص می‌شود که حداقل برخی از مفسران بر این باورند:

[وجه چهارم] معنایش این است: همان‌طور که من اولین پرستنده خدا نیستم، هم‌چنین خدا فرزند ندارد، یعنی اگر جایز بود که شما چنین ادعای محالی بکنید، برای من هم جایز بود چنان ادعای محالی بکنم (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۸، ۱۹۰).<sup>۳</sup>

چنین برداشتی از آیه، در واقع، با اذعان به مرتبط‌نبودن مقدم و تالی در شرطیه مندرج در آیه هم‌راه است؛ مرتبط‌نبودنی که ناگزیر دامن مقدمات و نتیجه استدلال استثنایی مبتنی بر آن شرطیه را نیز خواهد گرفت. در واقع، باید گفت، در این حالت، استدلال به معنایی که از استدلال توقع می‌رود (توجه‌گری)، صورت نگرفته است، بلکه فقط ادعای خصم با حالتی تحکم‌گونه رد شده است. این شرطیه و هر شرطیه‌ای که مقدم و تالی آن به صورت تعمدی به شکلی بی‌ربط چیده شده باشند جز این معنا را نزد گوینده نخواهد داشت که «سخن مدعی دروغ است و آن را باور ندارم» (بدون آن‌که هیچ دلیلی در کذب آن ادعا ارائه شده باشد).

ممکن است کسی، با استناد به این‌که «پیامبر نخستین موجودی است یا حداقل نخستین بشری است که خداوند آفریده است»، محال‌بودن این گزاره را نپذیرد که «پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده خدا یا فرزند خدا باشد». اما باید توجه داشت که استدلال استثنایی رفع تالی پیش‌گفته، با چنین برداشتی، به همان مشکلاتی دچار خواهد شد که در نگرش کیفی به واژه «اول» بدان اشاره کردیم. توضیح این‌که اگر با توجه به تفسیر فوق «اول العابدین» را «نخستین عبادت‌کننده خدا (از نظر زمانی)» بگیریم، نمی‌توانیم تالی را نفی کنیم و مقدمه دوم استدلال (پیامبر نخستین عبادت‌کننده خدا از نظر زمانی نیست) مورد نظر خویش را شکل دهیم و از وضع تالی نیز استدلال معتبری شکل نخواهد گرفت.

از سوی دیگر، اگر «اول العابدین» را «نخستین عبادت‌کننده فرزند خدا (از نظر زمانی)» معنا کنیم و استدلال زیر را صورت‌بندی کنیم که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر (از

نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده فرزند اوست؛ پیامبر نخستین عبادت‌کننده فرزند خدا نیست؛ پس خدا فرزندی ندارد»، در پاسخ به پرسش از علت صحت مقدمه دوم، یعنی گزاره «پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده فرزند خدا نیست»، در خواهیم ماند و مغالطه نهفته در استدلال دامن‌گیر ما خواهد شد؛ زیرا پاسخی برای این پرسش نداریم، جز آن‌که بگوییم «چون خدا فرزندی ندارد (پیامبر نخستین عبادت‌کننده فرزند او نیست)» و این همان نتیجه‌ای است که قرار بود از طریق همین گزاره به آن دست یابیم.

### ۳.۲ استثنایی با قضیه دو شرطی

همان‌گونه که دیدیم در نگرش مبتنی بر استدلال استثنایی رفع مقدم نسبت به آیه ۸۱ سوره زخرف، در واقع، بخش نخست آیه (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَلَاءٌ)، پرسش و بخش دوم آن (فَأَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ) پاسخی بدان پرسش تلقی شده است. این پرسش و پاسخ را می‌توان این‌گونه مطرح کرد: «چرا خدا فرزند ندارد؟ چون پیامبر نخستین عبادت‌کننده او نیست». این نیز کاملاً محتمل است که کسی بخش نخست آیه را پاسخ و بخش دوم را پرسش تلقی کند و این پرسش و پاسخ را از آیه بفهمد که «چرا پیامبر چیزی را به عنوان فرزند خدا عبادت نمی‌کند؟ چون خدا فرزندی ندارد». این جابه‌جایی پرسش و پاسخ هم‌چنین می‌تواند تحت تأثیر مشکلاتی بوده باشد که پیش‌تر نشان دادیم. به تفسیر زیر از سبزواری نجفی توجه کنید:

أى قل يا محمد لهؤلاء المشركين إن كان لله ولد كما تزعمون فأنا أول من يعبده أداء لحق بنوته و مسانخته لوالده. و لكن البرهان قام على أنه ليس له ولد و لذلك لا اعبده فهو من باب السالبة بانتفاء الموضوع: یعنی ای محمد به این مشرکان بگو اگر برای خدا، آن‌گونه که می‌پندارید، فرزندی می‌بود، پس من نخستین کسی بودم که آن فرزند را عبادت می‌کردم تا حق فرزندی و مسانخت او با پدرش را به‌جای آورده باشم. اما برهان دلالت دارد که برای او فرزندی نیست و به همین جهت است که من آن فرزند را عبادت نمی‌کنم و این از باب سالبه به انتفای موضوع است (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق: ۵۰۰).

عبارت «أنه ليس له ولد و لذلك لا اعبده» (چون او فرزندی ندارد، پس او را عبادت نمی‌کنم)، به‌خوبی، مبین این است که در برداشت سبزواری نجفی جای پرسش و پاسخ عوض شده است. به بیان دیگر، وی این آیه را پاسخی به این پرسش تلقی کرده است که «چرا پیامبر فرزند خدا را عبادت نمی‌کند؟». این مطلب به‌خوبی از این عبارت پایانی وی قابل فهم است که «فهو من باب السالبة بانتفاء الموضوع» (این از باب سالبه به انتفای موضوع است) که در واقع یعنی «فرزندی در کار نیست تا ایشان او را عبادت کند».

در این برداشت، از نفی مقدم، یعنی این که خدا فرزندی ندارد، نفی تالی، یعنی این که پیامبر عبادت کننده آن فرزند نیست، نتیجه شده است و این امر فقط زمانی ممکن است که «ان» در ابتدای آیه را «اگروتنهاگر» ترجمه کنیم. صورت استدلال پیشنهادی سبزواری نجفی، در واقع، به این قرار خواهد بود: «اگروتنهاگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر عبادت کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر عبادت کننده آن فرزند نیست». شاید در نگاه اول به نظر برسد که به استدلال معتبری دست یافته‌ایم، اما با نگاهی دقیق‌تر متوجه می‌شویم که ایشان اساساً از کلمه «اول» در آیه فوق غفلت کرده‌اند و آن را از استدلال خود حذف کرده‌اند. واژه‌ای که با افزودن آن به صورت استدلال مزبور تمام اشکالات پیش گفته را مجدداً به میان خواهد کشید.

اگر واژه «اول» را به استدلال مبتنی بر تفسیر سبزواری نجفی بیفزاییم، به صورت استدلال زیر دست خواهیم یافت: «اگروتنهاگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر نخستین عبادت کننده خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر نخستین عبادت کننده نیست». حال یا «اول» را دال بر تقدم رتبی باید گرفت یا دال بر تقدم زمانی. در برداشت مبتنی بر تقدم رتبی مسلماً نمی‌توان «عابد» را «عبادت کننده خدا» در نظر گرفت، زیرا نتیجه گزاره «پیامبر برترین عبادت کننده خدا نیست» خواهد شد که خلاف باور تمامی مسلمانان است. حال اگر «عابد» را «عبادت کننده آن فرزند بگیریم»، در این صورت استدلال زیر شکل می‌گیرد که «اگروتنهاگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند نیست». اگرچه این استدلال معتبر است و هم چنین اگرچه نتیجه این استدلال، یعنی این گزاره که «پیامبر برترین عبادت کننده فرزند خدا نیست»، علاوه بر این معنا که «پیامبر رتبه دوم به بعد را در عبادت فرزند خدا دارد»، این معنا را نیز در خود دارد که «پیامبر اصلاً چیزی به نام فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، تا در این عبادت برترین باشد» و لذا از این نظر نیز نمی‌توان به آن اشکالی وارد کرد، اما همواره جای این پرسش را باز می‌گذارد که چرا واژه «اول» که در معنای رتبی خود، به شکلی که بیان شد، نه فقط هیچ نقشی در استدلال ندارد، بلکه می‌تواند موجبات انحراف فکر را فراهم آورد، باید در قرآن و در آیه مزبور لحاظ شود. از این گذشته، بحثی مشابه را در قرآن، سنت و حدیث مبنی بر این که «چرا پیامبر اولین (یعنی برترین) عبادت کننده فرزند خدا نیست؟» (و نه حتی این که «چرا پیامبر عبادت کننده فرزند خدا نیست) نمی‌یابیم تا از چنین برداشتی حمایت کند.



و اما اگر «اول» را دال بر تقدم زمانی بگیریم، آن‌گاه با چنین صورت استدلالی مواجه خواهیم شد که «اگروتنها اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده نیست». در این حالت، باز هم محال‌بودن این گزاره که «پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده است» (که البته در نتیجه استدلال نعی شده است) دست‌وپاگیر می‌شود. هرگز یک گزاره محال، خواه اصل آن و خواه صورت سلبی آن، را نمی‌توان نتیجه یک استدلال قرار داد؛ زیرا چنین گزاره‌ای نسبت به مقدماتی که می‌چنینیم، هرچه که باشند، بی‌تفاوت خواهد بود. گزاره «پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده نیست» از همین دست است، چراکه پیش از پیامبر افراد بسیاری آمده و رفته‌اند که خدا یا فرزند خدا را عبادت کرده‌اند.

حال اگر همان تفسیر خاص را بپذیریم که دلالت بر خلقت پیامبر به عنوان اولین موجود یا حداقل اولین انسان دارد، چه خواهد شد؟ اگر «عابد» را «عبادت‌کننده خدا» بگیریم، میان نتیجه و باور مسلمانان تناقض وجود خواهد داشت و اگر «عابد» را به معنای «عبادت‌کننده آن فرزند» بگیریم، آن‌گاه با این استدلال مواجه خواهیم بود که «اگروتنها اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده آن فرزند نیست». این استدلال نیز گرچه معتبر است و گرچه نتیجه آن، یعنی این گزاره که «پیامبر (از نظر زمانی) نخستین عبادت‌کننده فرزند خدا نیست»، علاوه بر این معنا که «پیامبر در زمانی متأخر از دیگران به عبادت خدا پرداخته است»، این معنا را نیز در خود دارد که «پیامبر اصلاً چیزی به نام فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، تا در این عبادت تأخر زمانی داشته باشد» و لذا از این جهت نیز نمی‌توان به آن اشکالی وارد کرد، اما همواره جای این پرسش را باز می‌گذارد که چرا واژه «اول» که در معنای زمانی خود، به شکلی که بیان شد، نه فقط هیچ نقشی در استدلال ندارد، بلکه می‌تواند موجبات انحراف فکر را فراهم آورد، باید در قرآن و در آیه مزبور لحاظ شود. از این گذشته، بحثی مشابه را در قرآن، سنت و حدیث درباره این پرسش که «چرا پیامبر (از نظر زمان) اولین عبادت‌کننده فرزند خدا نیست؟» (و نه حتی «چرا پیامبر عبادت‌کننده فرزند خدا نیست») نمی‌یابیم تا از چنین برداشتی حمایت کند.

## ۴.۲ مقدم مستتر

در میان تفاسیر مطرح‌شده در باب آیه ۸۱ سوره زخرف، شاهد مذاقه‌ای نیز در باب ادات شرط «إِنْ» (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَّلَدٌ...) هستیم. می‌دانیم که در زبان عربی، در بیان قضایای

شرطیه، زمانی که مقدم نه فقط کاذب، که ناممکن است، یا گوینده چنین باوری دارد، عمدتاً از ادات «لو» استفاده می‌شود. نمونه‌ای از این کارکرد را در خود قرآن در آیه ۲۲ سوره انبیا می‌بینیم: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر خدایی جز خدای یکتا وجود داشت، در آسمان و زمین فساد راه می‌یافت (انبیاء: ۲۲). اکنون آیا به کارگیری ادات «إن» در آیه فوق را باید به این معنا دانست که فرزندداشتن برای خدا، اگر نگوییم مقبول، حداقل باید بگوییم ممکن دانسته شده است؟ توجه داشته باشید که گزاره «خدا فرزند ندارد» غیر از این گزاره است که «خدا نمی‌تواند فرزند داشته باشد». اگرچه حرف شرط «إن» در گزاره‌ای چون «اگر خدا فرزند داشته باشد، پس ...» لزوماً دلالت بر امکان فرزندداشتن برای خدا ندارد، اما هیچ‌گاه نیز این امکان را طرد نمی‌کند.

شاید با توجه به همین نکته و برای پرهیز از نسبت ناروای امکان فرزندآوری برای خدا باشد که دسته‌ای از تفاسیر به این امر پای فشرده‌اند که «إن» در آیه مزبور ادات نفی است و نه ادات شرط (← بلخی، ۱۴۲۳: ج ۳، ۸۰۵). با پذیرش نافی بودن ادات «إن»، در واقع باید بخش نخست آیه، یعنی «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدُّ»، را «مَا كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدُّ: خدا فرزند ندارد» معنا کرد. باید توجه شود که در این صورت «کان» حشو خواهد شد: «إن جعلت «إن» للشرط فكان في موضع جزم و إن جعلتها بمعنى «ما» فلا موضع لكان» (نحاس، ۱۴۲۱: ج ۴، ۸۱).

در این حالت ممکن است کسی مدعی شود که بخش نخست آیه و بخش دوم آن از هم گسسته‌اند و مقدم و تالی یک شرطیه نیستند. بر این اساس، معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند فرزندی ندارد و من نخستین عابد هستم». در این حالت، حرف «ف» دیگر اداتی برای اذعان به نتیجه نیست و لذا نیازی به ربطی منطقی میان جمله بعد و قبل ندارد، بلکه باید آن را عطف یا ابتدائی در نظر گرفت.

این نیز ممکن است که کسی، با وجود نافی‌دانستن ادات «إن»، زیر بار گسست میان دو جمله ابتدایی و انتهایی آیه بر اساس تفسیر فوق از ادات «ف» نرود و حرف «ف» را هم‌چنان دال بر ارتباطی منطقی میان دو بخش مزبور بداند. در تأیید چنین باوری باید گفت که حرف «ف» را می‌توان با مستترگرفتن بخشی در آیه هم‌چنان فای نتیجه دانست. در این صورت آیه را باید چنین ترجمه کرد: «خداوند فرزندی ندارد. [اگر فرزندی می‌داشت]، پس من نخستین عابد آن هستم». در این جا، در واقع، از شرطیه‌ای که قرار است مقدمه استدلال استثنایی مورد ادعا باشد، فقط تالی آن در آیه آمده است و مقدم آن در استتار است. با چنین تقریری، ادات شرط «لو» نیز جایگاه خویش را در همان بخش مستتر بازمی‌یابد و دغدغه

انتساب امکان فرزندداشتن به خدا هم برطرف می‌شود: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ لَّوْكَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ». حال اگر برای وضوح بیشتر «عابد» را «عبادت‌کننده آن فرزند» بگیریم، آن‌گاه به همان شرطیه‌ای دست خواهیم یافت که پایه استدلال‌های استثنایی پیش‌گفته قرار گرفته بود: «خداوند فرزندی ندارد. [اگر فرزندی می‌داشت]، من نخستین عبادت‌کننده آن فرزند می‌بوم». یگانه مشکل این است که تمام آن معضلات مرتبط با تفسیر واژه «اول» نیز عود خواهند کرد.

## ۵.۲ تالی منفی

در میان تفاسیر، اقوال فراوانی دیده می‌شود که بر اساس آن‌ها باید «عابدین» در شرطیه مستخرج از آیه ۸۱ سوره زخرف را به معنایی منفی چون «جاحدین» (برای نمونه ← طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۲۵۰)، «منکرین»، «آبین»، «مستنکفین» (برای نمونه ← طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۵، ۶۱)، «آبقین» (برای نمونه ← ابن‌عباس، ۱۹۹۳: ۲۳۳)، «آنفین» (← فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۵۰)، «غضاب» (برای نمونه ← ابن‌قتیبه، ۱۴۲۳: ۲۱۷) و «کافرین» (برای نمونه ← ابو عبیده، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۰۷) تفسیر شود. در این حالت نیز ممکن است «إن» را ادات شرط بگیریم و مستقیماً به این شرطیه دست یابیم که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکران هستم»؛ یا «إن» را نافیه تلقی کنیم و با در استتار تلقی کردن یک جمله آیه را چنین معنا کنیم که «خداوند فرزندی ندارد [اگر فرزندی می‌داشت] من نخستین منکر آن می‌بوم». جدا از تفاوت‌های نحوی این دو نوع از تفسیر، حاصل کار شرطیه‌ای واحد است و در نتیجه با استدلالی واحد نیز سروکار خواهیم داشت که یا بدین قرار است: «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکر آن هستم؛ من نخستین منکر آن نیستم؛ پس خداوند فرزندی ندارد». یا بدین قرار: «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکر آن هستم؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس من نخستین منکر آن نیستم». هم‌چنین، ممکن است مراد ما از «منکر» «منکر خدا» باشد یا «منکر فرزند خدا». اما آنچه بیش از همه اهمیت دارد این است که در این تقریر جدید نیز به‌هیچ‌وجه مشکلات پیش‌گفته در باب تفسیر واژه «اول» مرتفع نخواهد شد. با نگرشی کمی پیامبر اساساً نمی‌تواند از نظر زمانی نخستین منکر خدا یا فرزند خدا باشد، تا با نفی آن بتوان نتیجه‌ای به‌دست آورد (= تعلیق به محال). نگرش کیفی، یعنی پذیرش این‌که «پیامبر برترین منکر (فرزند خدا) است»، نیز در این‌جا مانع نفی تالی و در نتیجه مانع شکل‌گیری یک استدلال استثنایی رفع تالی خواهد شد.

## ۶.۲ قیاس اولویت: ارجحیتی موضوعی سلبی

همان‌گونه که تاکنون دیده شد، سامان‌دهی آیه ۸۱ سوره زخرف به صورت استدلالی منطقی، آن‌گاه که قرار بر این باشد که واژه «اول» نیز در این صورت‌بندی لحاظ شود، با مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهد شد و اگرچه در تفاسیر نمی‌توان صراحتاً کسی را یافت که این واژه را حشو بخواند، اما احتمالاً در پی همین معضلات تفسیری است که ذهن مخاطب خودبه‌خود به این سمت سوق می‌یابد که وجود آن را نادیده بگیرد. اما پیش از نادیده‌گرفتن وجود این واژه و حشوخواندن آن، به‌جاست به صورت استدلالی دیگر که شاید بتوان آن را «قیاس اولویت» نامید توجه کرد.

قیاس اولویت که مبتنی بر مقایسه است و می‌توان آن را «طریق اولایی» نیز خواند و به جای سه حد اصغر، اکبر و وسط دارای چهار حد اکبر، اصغر، وسط و فرعی است تقسیماتی چون موضوعی و محمولی، سلبی و ایجابی، ارجحیتی و مرجوحیتی و مساواتی، معتبر و نامعتبر را نیز می‌پذیرد که به‌خوبی در کتاب آوی سیون (Avi sion) با عنوان *A Fortiori Logic* توضیح و شرح داده شده‌اند.<sup>۴</sup> اما از آن‌جا که بحث ما در این‌جا به شکل ارجحیتی موضوعی سلبی این استدلال مربوط می‌شود، لذا ابتدا صورتی نمادین از این شکل را ارائه می‌کنیم:

(م) ° آ (= حد اکبر) آن قدر ج (= حد وسط) نیست که د (= حد فرعی) باشد؛

(م) آ بیش‌تر از ب (= حد اصغر)، ج است؛

(ن) پس، به طریق اولی، ب آن قدر ج نخواهد بود که د باشد.

اکنون به این تفسیر از آیت‌الله مکارم شیرازی ذیل آیه ۸۱ سوره زخرف توجه کنید:  
به آن‌ها که دم از وجود فرزندی برای خدا می‌زنند بگو اگر برای خداوند رحمان فرزندی باشد، من نخستین کسی بودم که به او احترام می‌گذاردم و از وی اطاعت می‌کردم ... زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیش‌تر و معرفت و آگاهیم فزون‌تر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۱، ۱۲۷).<sup>۶</sup>

با توجه به این تفسیر باید بپذیریم که بی‌شک در این آیه یک استدلال طریق اولایی موضوعی ارجحیتی سلبی معتبر نهفته است که حد وسط (= ج) آن «مؤمن»، «معتقد» و «عارف» (یا آگاه) و حد اکبر (= آ) و اصغر (= ب) آن، به ترتیب، «پیامبر» و «دیگران» و حد فرعی (= د) آن «احترام‌گذاران» به فرزند خدا و اطاعت از او است. صورت نهایی این استدلال به قرار زیر است:

(م) پیامبر [با تمام ایمان، اعتقاد و آگاهی‌ای که به خدا دارد،] آن‌قدر مؤمن، معتقد یا عارف به وجود فرزند برای خدا نیست تا به او احترام بگذارد و از او اطاعت کند.  
(م) [اگر فرزندی برای خدا در کار باشد،] پیامبر بیش‌تر از دیگر مؤمنان معتقد یا عارف به وجود او است.

(ن) پس دیگران نیز [به‌رغم ادعایشان] آن‌قدر مؤمن و معتقد و عارف به فرزند خدا نیستند که به او احترام بگذارند و از او اطاعت کنند.  
درواقع، مقصود از بخش نتیجه، یعنی عبارت «دیگران نیز [به‌رغم ادعایشان] آن‌قدر مؤمن، معتقد و عارف به فرزند خدا نیستند که به او احترام بگذارند و از او اطاعت کنند»، این است که ایمان، اعتقاد و معرفت لازم و قانع‌کننده‌ای در پشت این احترام‌گذاردن و اطاعت از سوی دیگران وجود ندارد.

همان‌گونه که دیده می‌شود، در این شکل از استدلال واژه «اول»، بدون آن‌که حشو تلقی شود و هم‌چنین بدون آن‌که اخلاقی در صحت استدلال ایجاد کند، در نگرشی کیفی به معنای تقدم رتبی (برتر بودن پیامبر از دیگران در ایمان) به‌خوبی صوری‌سازی شده است. باید توجه داشته باشید که در بیان آیت‌الله مکارم شیرازی «عابد» نیز به معنای «مؤمن، معتقد و عارف» در نظر گرفته شده است.

## ۷.۲ قیاس اولویت رقیب

مشخص شد که بدون آن‌که «اول» را حشو تلقی کنیم، می‌توان با توسل به گونه دیگری از استدلال با عنوان استدلال طریق اولایی موضوعی سلبی ارجحیتی صورت‌بندی معتبری از آیه ۸۱ سوره زخرف ارائه داد. حال قصد داریم توجه شما را به تفسیر دیگری از آیه مزبور در قالب صورت‌بندی دیگری از استدلال‌های طریق اولایی جلب کنیم. برای این منظور، ابتدا این پرسش را مطرح می‌کنیم: «اگر خداوند بخواهد کسی را به عنوان فرزند خویش بپذیرد یا به‌وجود آورد، آن فرزند چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟». ممکن است کسی بگوید مسلماً باید آن فرزند از نظر کمالات سرآمد همه باشد و باز همین‌جاست که ممکن است ذهن او به سوی این سخن مسیحیان که حضرت عیسی فرزند خداست برود و مقایسه‌ای میان این پیامبر بزرگوار و پیامبر اسلام کند و چنین نتیجه‌ای بگیرد: «اگر خدا فرزندی هم داشته باشد، آن فرزند علی‌القاعده باید پیامبر اسلام باشد».

پایه استدلال‌های طریق اولایی مقایسه است و تا سخن از مقایسه به میان آید، پای استدلال‌های طریق اولایی نیز به میان کشیده می‌شود. مسلماً در این مقایسه واژه «اول» در آیه دال بر تقدم رتبی پیامبر اسلام بر حضرت مسیح خواهد بود. این استدلال را می‌توان به این صورت سامان‌دهی کرد:

(م) حضرت مسیح (= حد اصغر) آن‌قدر عابد (= حد وسط) است که فرزند خدا (= حد فرعی) باشد.

(م) پیامبر اسلام (= حد اکبر) در عابدبودن برتر از حضرت مسیح است.

(ن) پیامبر اسلام به طریق اولی فرزند خداست.

استدلال فوق طریق اولایی موضوعی ایجابی ارجحیتی نام دارد. قصد ما از پیش‌کشیدن این فرض جدید مسلماً آن نیست که بگوییم پیامبر اسلام نیز فرزند خداست، بلکه قصد داریم مخاطب را به این سو نیز توجه دهیم که چه بسا آیه ۸۱ سوره زخرف در صدد ارائه استدلالی در ردّ این ادعای اهل مسیح است که «حضرت مسیح فرزند خداست». بر اساس این فرض باید آیه مزبور را چنین معنا کرد که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، چرا آن فرزند من نباشم (که برترین عابدم)». این استدلال را می‌توان در قالب طریق اولایی موضوعی سلبی ارجحیتی چنین مطرح کرد:

(م) پیامبر (= حد اکبر)، با آن میزان از عابدبودن (حد وسط)، فرزند خدا (= حد فرعی) نیست.

(م) پیامبر در عابدبودن برتر از حضرت مسیح (= حد اصغر) است.

(ن) حضرت مسیح نیز به طریق اولی فرزند خدا نخواهد بود.

همان‌گونه که دیده می‌شود، واژه «اول» در این استدلال نیز به‌خوبی صوری‌سازی شده است و نقش مورد توقع خود را در صورت استدلال بازی می‌کند. هم‌چنین، در این جا مشخص می‌شود که کاملاً محتمل است که در قالب استدلال‌های طریق اولایی نیز با برداشت‌های گوناگونی از آیه ۸۱ سوره زخرف مواجه شویم، اگرچه این استدلال‌ها صورت کامل‌تری را از آن‌چه در آیه وجود دارد در دسترس ما قرار می‌دهند.

برای هرچه بیش‌تر روشن شدن این ادعا که چون در آیه مورد نزاع پای مقایسه در میان است، پس یک استدلال طریق اولایی بهتر از نمونه‌های دیگر استدلال می‌تواند راه‌گشا باشد، کافی است به شکل رقیب استدلال اخیر در قالب یک قیاس اقتراشی شرطی توجه کنید: «اگر خدا فرزندی می‌داشت، آن فرزند برترین عبادت‌کننده او می‌بود؛ برترین

عبادت‌کننده او من هستم<sup>۷</sup>؛ پس اگر خدا فرزند می‌داشت، آن فرزند من بودم». این استدلال اگرچه معتبر است، هرگز به ما نمی‌گوید که در این مقایسه و در نتیجه برتر دانسته شدن پیامبر روی سخن به سوی چه کسی است، در حالی که در نمونه طریق اولایی آن، از نظر بهره‌مندی از یک حدّ اضافه، می‌توان به راحتی مشخص کرد که پیامبر با چه کسی مقایسه شده است.

### ۳. نتیجه‌گیری

صورت‌بندی آیه ۸۱ سوره زخرف در قالب یک استدلال استثنایی، خواه رفع تالی و خواه دو شرطی، امکان‌پذیر نیست. این نقیصه از ناحیه ناتوانی این استدلال در گنجاندن واژه «اول» در آیه مزبور با حفظ صدق و اعتبار است،<sup>۸</sup> نقیصه‌ای که استدلال مزبور را به تعلیق به محال که اساساً نمی‌توان نام استدلال بر آن گذاشت تقلیل دهد. این در حالی است که با توجه به استدلال‌های اولویی یا طریق اولایی می‌توان به خوبی واژه «اول» را نیز در صورت استدلال گنجانند و چنین چیزی صرفاً به این علت است که پایه استدلال‌های طریق اولایی مقایسه است، مقایسه‌ای که پای حد چهارم را در این استدلال‌ها باز می‌کند و به این طریق واژه «اول» و طرفین مورد مقایسه توسط این واژه به خوبی به تصویر کشیده می‌شوند. از این رو، به این نکته نیز اشاره کردیم که تعدد صورت‌بندی‌های طریق اولایی از آیه مزبور هرگز نافی قابلیت این استدلال‌ها در صورتی‌سازی دقیق‌تر در مقایسه با صورتی‌سازی‌های مبتنی بر استدلال استثنایی از آیه مزبور نیستند.<sup>۹</sup>

### پی‌نوشت‌ها

۱. باید توجه داشت که بحث از «صدق» غیر از بحث از «اعتبار» است و نویسنده نیز در به‌کارگیری این واژگان در مقاله حاضر تفاوت میان این دو واژه را لحاظ کرده است. برای اطلاعات بیشتر در خصوص تفاوت صدق و اعتبار، آن‌گاه که سخن از استدلال است ← تیدمن، ۱۳۸۳: ۲۷-۳۲.
۲. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ← مظفر، ۱۳۸۰: ۲۸۶-۲۸۷.
۳. محمد بن حسن طوسی عبارت «تعلیق محال به محال» را به کار گرفته است، اما مرادش همان رسیدن از نفی مقدم به نفی تالی است که قبلاً با عنوان استثنایی با قضیه دوشروطی مورد بحث قرار گرفت (← طوسی، بی‌تا: ج ۹، ۲۲۱).
۴. آوی سیون کتاب دیگری نیز در این زمینه با عنوان *Judaic Logic* دارد. مؤلف نیز پیش‌تر مقالاتی با عناوین «منطق طریق اولایی در قرآن» و «حکمت متعالیه و منطق طریق اولایی» نگاشته است که

در آن پاره‌ای از صورت‌های استنتاجی این‌گونه استدلال‌ها، به اقتضای بحث، شرح و توضیح داده شده‌اند (← زراعت‌پیشه و رنجبر دارستانی ۱۳۹۳؛ زراعت‌پیشه، ۱۳۹۳). ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که برخی یک استدلال طریق اولایی را به‌گونه‌ای معرفی کرده‌اند که معادل با قیاس مساوات می‌شود که البته نیازی به حد چهارم ندارد (برای نمونه ← موحد، ۱۳۷۴: ۲)، اما این شکل از معنا از استدلال طریق اولایی را سیون نمی‌پذیرد (بر اساس مکاتباتی که از طریق ایمیل با وی داشتم).

۵. مقصود از (م) و (ن)، به ترتیب، «مقدمه» و «نتیجه» است.

۶. در تفسیر المیزان نیز این معنا تأیید شده است، جز این‌که در آن‌جا عبارت «زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا و معرفت و آگاهی‌ام فزون‌تر است» که می‌توان از آن حد وسط را استخراج کرد وجود ندارد (← طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۸، ۱۸۹).

۷. در این مقدمه جای موضوع (آنا) و محمول (أولُ العابدین) در بخش دوم آیه را عوض کردم تا شرایط صوری استدلال حفظ شود.

۸. اشاره به «صدق و اعتبار» در کنار هم بر اساس این باور نویسنده است که در صورت‌بندی‌های نامناسب از آیه مورد بحث واژه «اول» یا نقش صوری لازم را بازی نکرده است یا اگر نقشی صوری را به عهده بگیرد، به جهت مادی مشکلاتی را برای صورت استدلال‌ها ایجاد خواهد کرد. به این ترتیب، پاسخ این اشکال داور محترم چنین داده می‌شود: «استدلال کلی مقاله در بخش سلبی به این شکل است: «مقدمه ۱: اگر تفسیر الف درست باشد، آن‌گاه واژه «اول» نقش (صوری) در استدلال مبتنی بر تفسیر الف خواهد داشت؛ مقدمه ۲: واژه «اول» نقش (صوری) در استدلال مبتنی بر تفسیر الف ندارد؛ نتیجه: تفسیر الف نادرست است». بنابر مدعای مقاله، تفسیر الف شامل تفاسیر استثنایی وضع مقدم، رفع تالی، دوشروطی تعلیق به محال می‌شود و سعی شده در هر تفسیر نشان داده شود مقدمه ۲ صادق است. اما مشکل این‌جاست که مقدمه ۱ نیز محل بحث است. مقاله تصریح نمی‌کند که منظور از اهمیت نقش واژه «اول» نقش صوری است یا معنایی. اگر نقش معنایی واژه را در نظر بگیریم آن‌گاه مقدمه ۲ کاذب خواهد بود، چراکه واژه «اول» در تفاسیر مربوطه نقش معنایی دارد. مثال متن (استاد و کلاس) این‌جا کارا نیست. شاید این مثال بهتر باشد: اگر حج مجاز شود من اولین نفری هستم که به زیارت می‌روم؛ اما (چنان‌که می‌بینید) من به حج نرفته‌ام؛ پس حج مجاز نیست. در این‌جا واژه «اول» اگرچه نقش صوری در استدلال ندارد، اما نقش معنایی بازی می‌کند. اما اگر منظور مقاله نقش صوری واژه «اول» است، در این حالت مقدمه ۱ زیر سؤال می‌رود. چرا باید تفسیر درست به‌گونه‌ای باشد که تمام واژه‌ها نقشی صوری در استدلال برخاسته از آن را بازی کنند؟». لذا از نظر نویسنده استدلالی را می‌توان استدلال مناسب‌تری دانست که بتواند تمام زوایا یا حداقل زوایای حداکثری متن برخاسته از آن را هم از نظر صوری و هم از نظر مادی بازتاب دهد.

۹. در رفع این تعدد باید به بحث‌های نحوی و تفسیری دقیق‌تری مراجعه کرد که موضوع مستقیم این مقاله نیست.



## کتابنامه

### قرآن

- ابن عباس، عبدالله (۱۹۹۳). *غریب القرآن فی شعر العرب*، تحقیق محمد عبد الرحیم و احمد نصرالله، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیہ.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۲۳ ق). *تأویل مشکل القرآن*، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابوعبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ ق). *مجاز القرآن*، تحقیق محمدفواد سزگین، قاهره.
- تیدمن، پل و هاوارد کھین (۱۳۸۳). *منطق جملہا*، ترجمہ رضا اکبری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث.
- زراعت پیشه، محمود و عاطفہ رنجبر دارستانی (۱۳۹۳). «منطق طریق اولایی در قرآن»، *منطق پژوهی*، س ۵، ش ۲.
- زراعت پیشه، محمود (۱۳۹۳). «حکمت متعالیہ و منطق طریق اولایی»، *خردنامه*، ش ۷۸.
- سبزواری نجفی (۱۴۱۹ ق). *إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). *المیزان*، ترجمہ سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ق). *الاحتجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
- طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: اسلام.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق). *کتاب العین*، قم: هجرت.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۰). *المنطق*، تصحیح و تحقیق و تعلیق سیدعلی حسینی، نشر قدس رضوی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۴). *واژه‌نامه توصیفی منطق*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد (۱۴۲۱ ق). *اعراب القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیة.

Sion, Avi (2013). *A fortiori logic*, Geneva: author.

Sion, Avi (1995). *Judaic logic*, Geneva: author.